

مفهوم «جامعه بین‌المللی» از نگاه مکتب انگلیسی: تحلیلی انتقادی

روح‌اله طالبی آرانی*

چکیده

از زمان آغاز نظریه‌پردازی درباره روابط بین‌الملل به‌مثابه یک رشته دانشگاهی، مهم‌ترین بحث هستی‌شناختی در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل، نحوه استدلال‌پردازی دانش‌پژوهان درباره عرصه دانش‌پژوهی آن بوده است؛ عرصه‌ای که در مکتب انگلیسی از آن با عنوان «جامعه بین‌المللی» یاد شده است. براین اساس، با توجه به اهمیت این مفهوم و ابهام‌های رایج درباره آن، مقاله حاضر در ابتدا می‌کوشد جایگاه این مفهوم را در نظریه مکتب انگلیسی بازشناسد. سپس، نقدها بر آن مفهوم را می‌کاود؛ در وهله سوم، نسبت آن را با مفهوم نظام بین‌المللی توضیح می‌دهد و در پایان، پس از ارزیابی نقدهای موجود، استدلال شده است که جامعه بین‌المللی به‌شدت اروپامحور است و

* (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی (r_talebiarani@sbu.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۱۰

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۶، صص ۱۰۵-۱۳۶

اروپازدایی از آن را ضروری می‌داند، که دو محور پژوهشی را فراروی دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل خواهد گشود: نخست، تبارشناسی تاریخی که تأمل انتقادی غیراروپامحور درباره نحوه گسترش جامعه بین‌المللی را ایجاب می‌کند؛ و محور دوم که نیازمند نوعی آینده‌پژوهی نظری، با امکان تحول جامعه بین‌المللی کنونی است. چه بسا این دو محور بتوانند به بازسازی مفهوم جامعه بین‌المللی بینجامند.

واژگان کلیدی: جامعه بین‌المللی، مکتب انگلیسی، نظام بین‌المللی، ارزیابی انتقادی

مقدمه

با توجه به اینکه مکتب انگلیسی، عرصه دانش‌پژوهی بیرونی خود را «جامعه بین‌المللی» نام نهاده است، در این نوشتار، تلاش می‌کنیم این مفهوم را به دقت نقد و ارزیابی کنیم؛ دلیل تمایل به بررسی نقادانه «جامعه بین‌المللی» این است که این مفهوم، زیربنایی‌ترین مفهوم به کاررفته توسط نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی است (بوزان^۱، ۲۰۱۴: ۴۷). اهمیت این مفهوم برای نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی به اندازه‌ای است که از همان آغاز پیدایش، به آن توجه داشته‌اند. علاوه بر این، این مفهوم، یکی از زیربنایی‌ترین مفاهیم در روابط بین‌الملل نیز تلقی می‌شود، به گونه‌ای که بیش از هر مفهوم پایه‌ای نظری‌ای در میان سیاست‌گذاران و مقامات ملی و بین‌المللی در عرصه جهانی کاربرد دارد و البته، جایگاه خودش را در کردار و دیپلماسی بین‌المللی تثبیت کرده است؛ برای مثال، مقامات سازمان ملل و از جمله آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، مقامات روسیه، آمریکا، چین، و اتحادیه اروپا، هریک خواه به‌طور انفرادی، و خواه دسته‌جمعی، مدعی بازگو کردن خواسته جامعه بین‌المللی از ایران در موضوع هسته‌ای بوده‌اند و هستند (رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۹۰)، هرچند ممکن است محتوای جامعه بین‌المللی مورد نظر آن‌ها با آنچه در مکتب انگلیسی مطرح می‌شود، تفاوتی جوهری داشته باشد.

دلایل دیگری را نیز می‌توان برای اهمیت بررسی این مفهوم برشمرد؛ نخست اینکه، به نظر می‌رسد این مفهوم، محوریت خاصی در نظریه مکتب انگلیسی دارد، به گونه‌ای که حتی بسیاری از پژوهندگان روابط بین‌الملل، به جای نظریه مکتب انگلیسی

از نظریه جامعه بین‌المللی سخن می‌گویند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۳۷). به عبارت روشن‌تر، این مفهوم، نقطه عزیمتی برای گشودن بحث درباره سایر مفاهیم به کاررفته در این نظریه است؛ نهادها، نظم، همکاری، منازعه، و حتی عدالت، در عرصه بین‌المللی در پی روشن شدن مفهوم جامعه بین‌المللی مجال بررسی می‌یابند. دوم اینکه، «جامعه بین‌المللی» مناقشه‌برانگیزترین مفهوم در میان خود نظریه‌پردازان و نیز شارحان و طرفداران و منتقدان مکتب انگلیسی است؛ از زمانی که هادلی بول^۱ برای نخستین بار از این مفهوم سود جست (بول، ۱۹۷۷)، همواره در معرض کتدوکاو و ریزبینی نظری بوده است. این ریزبینی نظری از دو منظر انجام شده است: از یک سو، در آثار کلاسیک مکتب انگلیسی همچون نظام‌های دولت‌ها (وایت^۲، ۱۹۷۷)، گسترش جامعه بین‌المللی (بول و واتسون^۳، ۱۹۸۴)، استاندارد تمدن (کونگ^۴، ۱۹۸۴)، و سیرتکامل جامعه بین‌المللی (واتسون، ۱۹۹۲)، هریک از صاحب‌نظران این مکتب تعریف مورد نظر خود از «جامعه بین‌المللی» را ارائه داده‌اند؛ این تعریف‌ها یا به تعریف بول در کتاب «جامعه آنارشیک» بسیار نزدیک بوده‌اند یا به شدت از آن تأثیر پذیرفته‌اند، اما آثار دیگری همچون «نجات بیگانه‌ها» (ویلر^۵، ۲۰۰۰)، «میثاق جهان‌گستر» (جکسون^۶، ۲۰۰۰)، «نظام‌های بین‌المللی در تاریخ جهان» (بوزان و لیتل، ۲۰۰۰) و «از جامعه بین‌المللی تا جامعه جهانی» (بوزان، ۲۰۰۰) نیز بوده‌اند که در سبدهدم سده بیست‌ویکم به قلم شارحان مکتب انگلیسی نوشته شده‌اند و ضمن پذیرش نسبی تعریف پایه‌ای هادلی بول، شرح‌هایی تأییدگونه یا حتی توجیه‌آمیز برای آن ارائه داده‌اند. تلاش مقاله حاضر برای فرا رفتن از شرح و راه جستن به نگاهی انتقادی به مفهوم «جامعه بین‌المللی» است. سوم اینکه، مفهوم جامعه بین‌المللی، با معرفی خود به عنوان زیربنای مفهومی در انداختن راه میانه در نظریه‌پردازی بین‌المللی، به نیکی توانسته است بسیاری از مطالبات پژوهندگان مشتاق کثرت‌گرایی نظری را برآورده کند؛ کسانی که از دهه ۱۹۹۰ تاکنون بحث‌های خود را در سپهر

1. Bull
2. Wight
3. Bull and Watson
4. Gong
5. Wheeler
6. Jackson

نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل مطرح کرده‌اند و بر ضرورت پژواک آن در تمام قلم‌فرسایی‌های نظری پامی‌فشارند (روز اسمیت، ۲۰۰۲: ۵۰۹-۴۸۷؛ ۲۰۰۹: ۷۷-۵۸). چهارم اینکه، هرچند حدود نیم قرن از طرح این مفهوم در ادبیات دانشگاهی جهان می‌گذرد (بول، ۱۹۷۷) و نزدیک به سه دهه است که در دانشگاه‌های ایران به شیوه‌های مختلف به کار می‌رود (مشیرزاده، ۱۳۸۸؛ دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴؛ قوام، ۱۳۸۴)، ولی به نظر می‌رسد که در نزد بسیاری از دانش‌پژوهان ایرانی، همچنان ابهام‌آلود است، به گونه‌ای که با مفاهیم جایگزین آن، از قبیل نظام بین‌المللی، نظام جهانی، جامعه جهانی، و... در آمیخته می‌شود.

با توجه به مواردی که اشاره شد، ارزیابی انتقادی مفهوم جامعه بین‌المللی، ضروری و مهم به نظر می‌رسد، اما بیش و پیش از آن لازم است که جایگاه این مفهوم در نظریه مکتب انگلیسی بازشناخته شود. در این چارچوب، در ابتدا جایگاه مفهوم «جامعه بین‌المللی» در قلم‌فرسایی‌های نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی بازشناسی می‌شود، سپس نوعی واشکافی تبارشناختی از برداشت هدلی بول درباره جامعه بین‌المللی ارائه خواهد شد و در پایان نیز یک جمع‌بندی اجمالی از ارزیابی‌ها درباره این مفهوم مطرح می‌شود.

۱. جایگاهیابی فضای متنی جامعه بین‌المللی

به طور کلی، می‌توان دو مفروض را از آثار نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی استنباط کرد؛ نخست اینکه، عرصه مورد مطالعه نظری، روابط بین‌الملل است؛ عرصه‌ای که هرچند به لحاظ تاریخی شکل گرفته است، ولی در حال حاضر یک واقعیت بیرونی دارد. این عرصه مهم‌تر از هر چیزی، به‌عنوان بستری برای فعالیت دولت‌های حاکمیت‌دار در نظر گرفته می‌شود. دوم اینکه، این عرصه مورد مطالعه نظری هم همکاری و هم منازعه را در خود دارد، به گونه‌ای که می‌توانیم همکاری و منازعه را به طور هم‌زمان به مثابه نقطه عزیمت پژوهش نظری بگیریم. به روایت مورای، نظریه‌پردازان جامعه بین‌المللی، براساس این دو مفروض، و نیز مشاهدات خود، کوشیده‌اند به این پرسش پایه‌ای پاسخ دهند که «چگونه ما می‌توانیم جنبه همکاری‌آمیز روابط بین‌الملل را در درون برداشت واقع‌گرا در مورد ماهیت

منازعه آلود نظام بین‌المللی بگنجانیم؟» (مورای^۱، ۲۰۱۳: ۸). به عبارت دیگر، در مکتب انگلیسی استدلال می‌شود که از حیث مفهومی، می‌توان سه عرصه متمایز را در سیاست بین‌الملل در نظر گرفت: نظام بین‌المللی، جامعه بین‌المللی، و جامعه جهانی. باری بوزان، در بسیاری از آثار خود و از جمله در جدیدترین و جامع‌ترین اثر خود در بررسی مکتب انگلیسی، با پیروی از شرحی که مارتین وایت درباره سه سنت نظری در روابط بین‌الملل ارائه کرده است، استدلال می‌کند که «نظام بین‌المللی» با عرصه سیاست قدرت سروکار دارد و ساختار و فرایند آنارشی بین‌المللی را در مرکز نظریه روابط بین‌الملل قرار می‌دهد؛ از نظر او، «جامعه بین‌المللی» که گاهی با عنوان‌های نظام‌دولت‌ها، جامعه بین‌دولتی، یا جامعه دولت‌ها از آن یاد می‌شود و در ادامه این نوشتار به‌طور مفصل به آن خواهیم پرداخت، با نهادینه‌سازی منفعت متقابل و هویت در میان دولت‌ها سروکار دارد و ایجاد و حفظ هنجارها، قواعد، و نهادهای مشترک را در مرکز نظریه روابط بین‌الملل قرار می‌دهد، و «جامعه جهانی»، اعضای سازمان‌های غیردولتی، و درنهایت، تمام مردم کره زمین را به‌عنوان کانون چیدمان‌ها و هویت‌های اجتماعی جهان‌گستر در نظر می‌گیرد و فرا رفتن از نظام دولت را در مرکز نظریه روابط بین‌الملل قرار می‌دهد (بوزان، ۲۰۱۴: ۱۲-۱۳).

بر همین اساس، ادعای بنیادین مکتب انگلیسی، استدلال‌آوری در مورد وجود نوعی جامعه بین‌المللی بالنده در عرصه‌ای است که موضوع رشته دانشگاهی روابط بین‌الملل است و از پیمان و ستفالی در سال ۱۶۴۸ تاکنون نه تنها مانایی داشته است، بلکه هم گسترش یافته و هم تثبیت شده است، و به بیان گریفیتس، روچ، و سولومون، پوشش‌ها و ابعاد آن از وجود سال‌ها منازعه، رقابت، و چانه‌زنی حکایت دارند (گریفیتس، روچ و سولومون، ۱۳۹۳: ۳۳۰). به نظر می‌رسد که پژوهندگان مکتب انگلیسی بر اساس چهار پیش‌انگاره کوشیده‌اند مفهوم جامعه بین‌المللی را مفصل‌بندی کنند. نخست اینکه، روابط بین‌الملل را نمی‌توان برحسب آنارشی یا وضعیت جنگی هابزی فهمید؛ دوم اینکه، روا نیست جامعه بین‌المللی برحسب

1. Murray

انتقال مستقیم انگاشته‌های داخلی در مورد حکومت و نظم بررسی و تحلیل شود؛ سوم اینکه، اندیشیدن به عرصه بین‌المللی برحسب جامعه به‌هیچ‌روی به این معنا نیست که روابط میان دولت‌ها، همیشه صلح‌آمیز، باثبات، و همگون است؛ و چهارم اینکه، جامعه بین‌المللی نسبتاً منسجمی، به‌عنوان یک واقعیت تاریخی، در درون نظام دولت‌اروپایی بالید (برگرفته از: آلدرسن و هورل، ۲۰۰۰: ۴-۵).

براساس پیش‌انگاره‌های بالا، مکتب انگلیسی نیز ساختار آنارشیکِ عرصه بین‌المللی را می‌پذیرد، اما ماهیت منازعه‌آمیز هابزی، یا واقع‌گرایانه آن را نسبی می‌داند، تا مطلق. با نگاهی تفصیلی و به روایت لینکلتر- در نگاه مکتب انگلیسی، دولت‌های حاکمیت‌دار به جامعه‌ای شکل می‌دهند که در بستر آن، ناچار نیستند در برابر اراده قدرتی بالاتر، سر تسلیم فرود آورند و در اینجا، اضافه می‌کند که همین واقعیت که دولت‌ها موفق شده‌اند جامعه‌ای مرکب از [دولت‌های] حاکمیت‌دار و برابر بیافرینند، یکی از جذاب‌ترین ابعاد روابط بین‌الملل است (لینکلتر، ۱۳۹۱: ۱۲۷).

همانند نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتز، ذهنیت پایه‌ای نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی در این برداشت ساده نهفته است که دولت‌ها در یک جامعه بین‌المللی به‌سر می‌برند که هم به آن‌ها شکل می‌دهد و هم از آن‌ها شکل می‌پذیرد (بوزان، ۲۰۱۴: ۱۲). به این ترتیب، «جامعه بین‌المللی» اصطلاحی است که نشان می‌دهد، هرچند هیچ مرجع اقتدار مرکزی‌ای در عرصه بین‌المللی وجود ندارد، ولی دولت‌ها، الگوهایی از رفتار را به‌نمایش می‌گذارند که تابع محدودیت‌های حقوقی و معنوی است و رفتار به‌وسیله آن‌ها ساخته می‌شود (گریفیتس، روچ و سولومون، ۱۳۹۳: ۳۱۵).

۲. واکاوی تبارشناختی برداشت هدلی بول درباره جامعه بین‌المللی

۲-۱. مفهوم‌سازی جامعه بین‌المللی

هدلی بول (بول، ۱۹۷۷: ۹-۱۰)، به‌عنوان نخستین کسی که تعریف صریحی از «جامعه بین‌المللی» ارائه داده است، بر این نظر است که جامعه بین‌المللی، زمانی شکل می‌گیرد که «دو یا چند کشور با یکدیگر تماس کافی داشته باشند، و به‌اندازه

کافی بر تصمیم‌های یکدیگر تأثیر بگذارند، به گونه‌ای که آن‌ها را وادار کند که به‌عنوان بخشی از یک کل، رفتار کنند». به عبارت روشن‌تر، جامعه بین‌المللی زمانی شکل می‌گیرد که «گروهی از دولت‌ها، که به [برخورداری از] برخی منافع و ارزش‌های مشترک آگاه هستند، یک جامعه را تشکیل دهند، به این معنا که خودشان را مقید به مجموعه مشترکی از قواعد در روابط خود با یکدیگر تصور کنند، و در کار نهادهای مشترک سهام شوند» (بول، ۱۹۷۷: ۱۳).

صاحب‌نظران بسیاری، مفروض بنیادین هدلی بول و نظریه‌پردازان دیگر مکتب انگلیسی را واکاوی و تبارشناسی کرده‌اند؛ از جمله، *وانیس‌ای. استیواچتیس*^۱ در کتابی با عنوان «بزرگ شدن جامعه بین‌المللی» (استیواچتیس، ۱۹۹۸: ۱ و ۲) سه ایراد مهم را بر دیدگاه هدلی بول درباره جامعه بین‌المللی مطرح می‌کند (به نقل از: استیواچتیس، ۲۰۱۱: ۴۵۴۷-۴۵۴۵)؛ نخست اینکه، وی بر این نظر است که «مفهوم جامعه در مباحث جامعه‌شناسی مطرح می‌شود و از این رو نمی‌توانیم این مفهوم را برای روابط بین‌الملل به کار ببریم»، زیرا این دو حوزه مطالعاتی، هریک، با موضوعات، مفروض‌ها، پدیده‌ها، و قاعده‌مندی‌های متفاوتی سروکار دارند و نمی‌توان به راحتی مفهوم کلیدی «جامعه» در جامعه‌شناسی را به روابط بین‌الملل تسری و انتقال داد (استیواچتیس، ۱۹۹۸: ۱۸)، اما به نظر می‌رسد که این نقد را نمی‌توان پذیرفت، زیرا هم رشته روابط بین‌الملل را به عنوان جزیره‌ای جدا افتاده از سایر رشته‌های علوم انسانی فرض می‌کند و هم واقعیت عرصه‌ای را که جامعه بین‌الملل خوانده می‌شود، کاملاً منحصر به فرد می‌انگارد، به گونه‌ای که بهره‌گیری از مفاهیم علوم اجتماعی برای مطالعه آن را نامعقول می‌داند. نتیجه این نقد، نادیده گرفتن امکان مطالعات میان‌رشته‌ای، هم‌افزایی فرارشته‌ای و تأثیرپذیری رشته‌های هم‌جوار از یکدیگر است.

دوم اینکه، استیواچتیس مدعی است که هدلی بول، در عمل در ورطه مغلطه «تمثیل یا قیاس منطقی با داخل»^۲ افتاده است، زیرا به نظر می‌رسد که بول به هر حال از مفهوم «جامعه» که از حیث عرصه داخلی مفهوم‌پردازی شده است، کمک گرفته

1. Stivachtis

2. Domestic Analogy

است. براساس برداشتی که استیواچتیس از «جامعه» در عرصه داخلی دارد، دولت‌ها فقط زمانی می‌توانند یک جامعه را تشکیل دهند که همه آن‌ها تابع یک مرجع اقتدار مشترک باشند؛ این در حالی است که دولت، مرجع اقتدار می‌خواهد و نه جامعه. مفهوم جامعه در جامعه‌شناسی، مفهومی عام است که طیفی از جوامع را از خانواده گرفته تا دولت‌ها دربر می‌گیرد. براین اساس، به اقتضای نگاه استیواچتیس، تشکیل جامعه بین‌المللی در گرو وجود یک حکومت بین‌المللی است که قواعد آمرانه را برای تنظیم رفتار اعضای جامعه وضع کند و همین امر نیز ایجاب می‌کند که یک نیروی پلیس بین‌المللی وجود داشته باشد تا نظم را در عرصه بین‌المللی برقرار کند، اما به نظر می‌رسد که منظور هدلی بول از نظم، ناظر بر مبنای پیشینی سلسله‌مراتبی نگرانه نظم نیست که مستلزم وجود مرجع اقتدار عینی و آشکار یا ذهنی و ضمنی باشد، بلکه ناظر بر برآیند نظم است که همانا حداقلی از پیش‌بینی‌پذیری در رفتار اعضای جامعه است که در تعریف وی از جامعه نیز بازتاب یافته است. از سوی دیگر، همان‌گونه که استیواچتیس استدلال می‌کند، ما نمی‌توانیم با قاطعیت بگوییم که جامعه بین‌المللی هیچ مرجع اقتداری ندارد، هرچند آن مرجع اقتدار ذهنی / ضمنی / سست‌پایه / یا حتی بین‌ذهنی و نامرئی باشد (استیواچتیس، ۱۹۹۸: ۱۹). وانگهی، در طول تاریخ، جوامعی نیز وجود داشته‌اند که مرجع اقتدار نداشتند، ولی به‌هرحال به آن‌ها جامعه اطلاق می‌شده است؛ برای مثال، جوامع بدوی این‌گونه بوده‌اند. در همین چارچوب، حتی خود استیواچتیس نیز جامعه بین‌المللی را شبیه و قابل‌قیاس با جوامع بدوی معرفی کرده است (بنگرید به: استیواچتیس، ۲۰۱۱: ۴۵۴۴).

سوم اینکه، استیواچتیس، برداشت هدلی بول درباره مفهوم «جامعه» را با واقعیت بین‌المللی ناسازگار می‌داند، زیرا به پیروی از والتز بر این نظر است که آنارشی بین‌المللی وجود «جامعه» را در روابط بین‌المللی از موضوعیت می‌اندازد. این در حالی است که جامعه بین‌المللی، به‌طور کامل مشمول وضعیت طبیعی هابزی نیست؛ ازیک‌سو، وجود نهادهایی از قبیل دیپلماسی، مدیریت قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل، و موازنه قدرت در جامعه بین‌المللی، وضعیت منازعه‌آلود آنارشی بین‌المللی را تلطیف و تنظیم می‌کنند و از سوی دیگر، آنارشی بین‌المللی نه تنها

پدیده ثابتی نیست، بلکه طیفی از آنارشی‌ها (و به بیان بهتر، درجه‌های متفاوتی از آنارشی) در عرصه بین‌المللی وجود دارد. استیواچتیس به پیروی از بوزان در این زمینه استدلال می‌کند که آنارشی در عرصه بین‌المللی بر روی پیوستاری قرار می‌گیرد که یک سر آن، آنارشی نابالغ است که در لبه پرتگاه وضعیت طبیعی هابزی است، و سر دیگر آن، آنارشی بالغ است که قواعد و هنجارهای بین‌المللی فراوانی را در خود دارد و تمام دولت‌ها به آن‌ها احترام می‌گذارند و آن‌ها را رعایت می‌کنند (برگرفته از: استیواچتیس، ۲۰۱۱: ۴۵۴۶).

از منظری دیگر، براساس دیدگاه لینکلتر و سوگانامی^۱، در بررسی برداشت هدلی بول درباره جامعه بین‌المللی می‌توان بر دو وجه ساختاری و کارکردی جامعه بین‌المللی تمرکز کرد. در وجه نخست، برداشت هدلی بول درباره ساختار جامعه بین‌المللی به گونه‌ای است که قواعد، و نه تنها توزیع توانمندی‌های مادی، به ساختار جامعه بین‌المللی شکل می‌دهند و تعاملات دولت‌ها درجه‌ای از نظم را به نمایش می‌گذارند که، در شرایط آنارشی، به طور معمول نمی‌توان انتظار داشت (لینکلتر و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۴۴). در همین راستا، به تعبیر لینکلتر و سوگانامی، هدلی بول بر این نظر است که «تمثیل یا قیاس منطقی با داخل» باعث شده است دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل، «آنارشی» در جامعه بین‌المللی را به معنای «فقدان قاعده، بی‌نظمی، و سردرگمی^۲» در نظر بگیرند (لینکلتر و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۴۵). این درحالی است که آنارشی به معنای فقدان حکومت است. از نظر بول، فقدان حکومت، وجود جامعه را در سطح بین‌المللی منتفی نمی‌کند؛ جامعه بین‌المللی، هرچند ساختار آنارشیک دارد، ولی در طول تاریخ حیات خود نهادهایی مختص خودش داشته است که با نهادهای عرصه داخلی تفاوت دارند و از طریق آن‌ها، نظم در سیاست جهانی در سطح بیندولتی حفظ می‌شود. این نهادها عبارتند از: موازنه قدرت، جنگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، و مدیریت قدرت‌های بزرگ. لینکلتر و سوگانامی بر این نظرند که دیدگاه بول در مورد شناسایی این نهادها، تحت تأثیر مارتین وایت بوده است، زیرا وی بدون اشاره به حقوق بین‌الملل و موازنه قدرت، از «دیپلماسی،

1. Linklater and Suganami
2. Confusion

اتحادها، تضمین‌ها، جنگ، و بی‌طرفی» به‌عنوان نهادهای جامعه بین‌المللی یاد می‌کرد (لینکلین و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۴۶).

از نگاه هدلی بول، تمام مفروض‌هایی که در بحث دربارهٔ جامعهٔ بین‌المللی مطرح می‌شوند، سه مجموعه قواعد را در خود دارند: اصل هنجاری بنیادین سیاست جهانی در عصر کنونی، قواعد همزیستی، و قواعد مربوط به تنظیم همکاری میان دولت‌ها. هدلی بول اصل بنیادین ایدهٔ وجود جامعهٔ دولت‌ها را به‌عنوان متعالی‌ترین اصل هنجاری دربارهٔ سازماندهی سیاسی بشر شناسایی می‌کند (بول، ۱۹۷۷: ۶۸-۶۷، به نقل از: لینکلین و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۵۰). «قواعد همزیستی» (بول، ۱۹۷۷: ۶۹) به موضوعات پایه‌ای از قبیل کنترل توسط دولت‌ها یا انعقاد موافقت‌نامه‌های معتبر میان آن‌ها مربوط می‌شود، و در حقوق بین‌الملل عمومی و تا حد کمتری - در ایده‌های اخلاقی متعارف درباره روابط بین دولت‌ها تجسم می‌یابد. قواعد همکاری متشکل از قواعد فراوانی است که همکاری را نه تنها در حیطه‌های سیاسی و راهبردی، بلکه در حیطه‌های اجتماعی و اقتصادی تسهیل می‌کند و تصور کردن وجود آن‌ها خارج از معاهدات و پیمان‌های حقوقی بین‌المللی دشوار است (بول، ۱۹۷۷: ۷۰-۶۹، به نقل از: لینکلین و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۵۱). از نظر بول، صرف‌شناسایی وجود قواعد برای حفظ نظم بین‌المللی کفایت نمی‌کند. قواعد برای اینکه کارآمد باشند، باید بیان، مدیریت، تفسیر، و اجرا شوند، و حقانیت یابند، جرح و تعدیل شوند، و مورد حمایت و حفاظت قرار گیرند و این کارویژه‌ها از طریق همان نهادهای پنج‌گانه انجام می‌شوند (بول، ۱۹۷۷: ۵۷-۵۶، بخش ۲، به نقل از: لینکلین و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۵۱). پس می‌توان استدلال کرد که از نظر هدلی بول، قواعد و نهادها همراه با یکدیگر نظم بین‌المللی را تداوم می‌بخشند.

در نهایت، هدلی بول استدلال می‌کند که خود دولت‌های حاکمیت‌دار، عامل اصلی کارآمدسازی قواعد هستند. دولت‌ها قواعد را وضع می‌کنند، و آن‌ها را بیان، مدیریت، تفسیر و اجرا می‌کنند، به آن‌ها حقانیت می‌دهند و آن‌ها را جرح و تعدیل می‌کنند و مورد حمایت و حفاظت قرار می‌دهند (بول، ۱۹۷۷: ۷۳-۷۱).

اما هدلی بول در مطالعهٔ کارکردی جامعه بین‌المللی استدلال می‌کند که هر جامعه‌ای سه هدف اولیه دارد که عبارتند از: تأمین امنیت در برابر خشونت، پابندی

به قراردادهای، و ثبات مالکیت. بول از این سه هدف به مفهوم «نظم» می‌رسد، به این معنا که وی نظم را «الگوی فعالیت انسانی که این سه هدف را تداوم می‌بخشد» تعریف می‌کند (بول، ۱۹۷۷: ۵). در ادامه، در پرتو همین استدلال کلی، هدلی بول شش هدف را برای جامعه بین‌المللی شناسایی می‌کند که عبارتند از: صیانت از خود جامعه بین‌المللی در برابر چالش‌های کنشگران فوق‌دولتی، فرودولتی و فرادولتی برای ایجاد امپراطوری جهانی؛ حفظ استقلال تک‌تک دولت‌ها؛ برقراری صلح به معنای فقدان جنگ میان اعضای جامعه بین‌المللی، البته به جز در شرایط خاص و با رعایت اصول مورد قبول عام، کاهش خشونت بین‌دولتی، پایبندی به موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، و ثبات آنچه به حیطة حاکمیتی هر دولت مربوط می‌شود (لینکلتر و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۵۷-۵۶).

در همین راستا، بول استدلال می‌کند که نظم بین‌المللی، یعنی الگوی فعالیتی که این اهداف اولیه جامعه بین‌المللی را تداوم می‌بخشد، در صورتی تحقق می‌یابد که سه قاعده اصلی جامعه بین‌المللی اجرا شود و پنج نهاد بین‌المللی (موازنه قدرت، جنگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، و مدیریت قدرت‌های بزرگ) عمل کنند (بول، ۱۹۷۷: بخش ۲: ۵)، اما نقدی که می‌توان بر این برداشت هدلی بول وارد کرد، این است که هدلی بول در ابتدا می‌گوید هر جامعه‌ای در حیات انسانی سه هدف اولیه دارد، ولی در مورد جامعه بین‌المللی، نه سه هدف، بلکه شش هدف اولیه را برمی‌شمارد، و این امر باعث می‌شود که به نظر برسد، جامعه بین‌المللی، جامعه‌ای خاص و فارغ از آن اهداف اولیه عام است. همان‌گونه که لینکلتر و سوگانامی (۲۰۰۶: ۵۷) استدلال کرده‌اند، بهتر بود که بول سه هدف جامعه بین‌المللی را همسو با سه هدف اولیه هر جامعه‌ای مفهوم‌پردازی می‌کرد:

- تأمین امنیت در برابر خشونت بنیادولتی؛

- پایبندی به موافقت‌نامه‌های بین‌المللی؛

- احترام به حاکمیت.

زیرا افزودن اهداف دیگری به اهداف سه‌گانه عام برای ترسیم هدف‌های جامعه بین‌المللی، آن را به جامعه‌ای منحصر به فرد تبدیل می‌کند. دوم آنکه، هدلی بول هیچ‌گاه نمی‌گوید بر چه اساسی با قطعیت حکم می‌دهد که هر جامعه‌ای سه هدف

اولیه دارد؛ یعنی آیا استدلال وی منطقی است یا تاریخی؟ (برداشت از: لینکلتر و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۵۸). براین اساس، می‌توان گفت که این اهداف، مسلم و بدیهی فرض شده‌اند.

۲-۲. تبارشناسی روایت متحول شده بول از جامعه بین‌المللی کثرت‌گرا به جامعه بین‌المللی همبستگی‌گرا

از نظر هدلی بول، اگر بپذیریم که قواعد سه‌گانه و نهادهای پنج‌گانه با مستقر کردن هنجارهای حقوقی، نظم را در جامعه بین‌المللی برقرار می‌کنند، دو گرایش وجود دارد که تبیین می‌کند که کدام نوع از هنجارهای حقوقی بین‌المللی به‌گونه‌ای مؤثرتر می‌توانند به حفظ نظم بین‌المللی کمک کنند: کثرت‌گرایی و همبستگی‌گرایی (لینکلتر و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۶۰). از دیدگاه لینکلتر و سوگانامی، «مناظره کثرت‌گرایی و همبستگی‌گرایی» در حقوق بین‌الملل، براساس نوشته‌های گروسیوس و اوپنهایم بر سر سه موضوع بوده است:

- جایگاه جنگ در جامعه بین‌المللی؛

- منابع حقوق بین‌الملل که دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی به‌وسیله آن‌ها مقید می‌شوند؛

- جایگاه افراد انسانی در جامعه بین‌المللی دولت‌ها.

در مورد موضوع نخست، اوپنهایم کثرت‌گرا هیچ تمایزی بین جنگ برحق و جنگ ناحق قائل نمی‌شود و بر این نظر است که رسالت حقوق بین‌الملل، کنترل حقوقی نحوه رفتار دولت‌ها اعم از بی‌طرف و متخاصم در دوران جنگ است، ولی گروسیوس همبستگی‌گرا بر این نظر است که جنگ‌ها به برحق و ناحق تقسیم می‌شوند، یعنی روی آوردن به جنگ ممکن است دلایل به‌حقی داشته باشد. گروسیوس می‌کوشد با طرح دکترین جنگ عادلانه، رفتار دولت‌ها را محدود کند. در مورد موضوع دوم، گروسیوس بر این نظر بود که حقوق طبیعی باید بر روابط دولت‌های حاکمیت‌دار حکمفرما باشد، درحالی‌که اوپنهایم معتقد بود، حقوق بین‌الملل موضوعه که برآمده از عرف و معاهده است، باید ملاک قرار گیرد. در مورد موضوع سوم، در برداشت اوپنهایم دولت‌ها تنها سوزده‌های دارای حق و

تکلیف در حقوق بین‌الملل هستند، درحالی‌که گروسیوس بر وجود اجتماع بزرگ بشریت که در آن آدمیان تابع حقوق طبیعی هستند، اذعان داشت (لینکلتر و سوگانامی، ۲۰۰۶: ۶۲-۶۱).

این تقسیم‌بندی در آثار شارحان مکتب انگلیسی در زمینه مفهوم «جامعه بین‌المللی» نیز بازتاب یافته است؛ به‌گونه‌ای که به‌نظر می‌رسد، مکتب انگلیسی برداشت یکپارچه‌ای در مورد جامعه بین‌المللی ندارد. در این چارچوب، جامعه بین‌المللی بر روی یک پیوستار فرض می‌شود که در یک سر آن، مفهوم جامعه بین‌الملل کثرت‌گرا و در سر دیگر آن، جامعه بین‌الملل همبستگی‌گرا قرار دارد؛ نقطه اوج این قرائت را می‌توان در فصل پنجم کتاب «از جامعه بین‌المللی تا جامعه جهانی» اثر باری بوزان (۲۰۰۴) مشاهده کرد.

در مفهوم جامعه بین‌المللی کثرت‌گرا، نوعی نگاه حداقلی به جامعه بین‌المللی وجود دارد. این برداشت از این پیش‌فرض مایه می‌گیرد که جهان انسانی درواقع، نوعی تنوع فرهنگی را در خود دارد و این تنوع فرهنگی به‌نوبه خود، جامعه بین‌المللی را از یکپارچگی دور می‌کند. در نتیجه همین تنوع فرهنگی است که دولت‌هایی حاکمیت‌دار با نظام‌های سیاسی متفاوت و با ارزش‌ها و سرشت‌های ملی متفاوتی شکل گرفته‌اند. به همین دلیل، تنها غایتی که دولت‌ها می‌توانند در مورد آن اتفاق نظر داشته باشند، حفظ و صیانت از نظم بین‌المللی است. در این مورد باید چند نکته را در نظر داشت: نخست اینکه، حاکمیت دولت به‌عنوان یک قاعده بنیادین در جامعه بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود، و براساس این قاعده است که عدم مداخله نیز به‌صورت یک هنجار، پذیرفتنی می‌شود. دوم اینکه، این واقعیت آناارشی است که حدود مرز و مختصات نظم را مشخص می‌کند، نه یک دستورالعمل تجویزی و هنجاری. سوم اینکه، برقراری نظم در جامعه بین‌المللی، به این علت مطلوب است که می‌تواند بقای واحدهای جامعه بین‌المللی، یعنی دولت‌ها را تضمین کند. چهارم اینکه، نظم در جامعه بین‌المللی، نوعی همگونی ایجاد نمی‌کند، بلکه وضعیت قابل‌تحملی را پدید می‌آورد که دولت‌ها می‌توانند به‌یمن وجود آن، در کنار هم به‌سر ببرند. با این اوصاف، این نظم حداقلی، آرمان موردنظر دولت‌ها نیست، بلکه

به این دلیل مطلوب است که روی هم رفته، وجودش به نفع دولت‌ها است (دان، ۲۰۰۸: ۲۷۶).

برخی نقدها بر مفهوم جامعه بین‌المللی کثرت‌گرا باعث برآمدن نگاه حداکثری به جامعه بین‌المللی، البته با در نظر گرفتن حاکمیت دولت، شده‌اند. استدلال قائلان به این برداشت که به جامعه بین‌المللی همبستگی‌گرا باور دارند، این است که تاریخ روابط بین‌الملل و به‌ویژه رویدادهای سده بیستم، نشان می‌دهند که قاعده حاکمیت دولت و به تبع آن، هنجار عدم مداخله، نه تنها قوام‌بخش نظم در جامعه بین‌المللی نبوده‌اند، بلکه زمینه را برای تعرض دولت‌های سرکش به سایر دولت‌ها و نخبگان دولتی به شهروندان بی‌گناهِشان فراهم کرده‌اند (دان، ۲۰۰۸: ۲۷۵).

تیم دان، با به‌کارگیری دیدگاه همبستگی‌گرایان در نقد برداشت کثرت‌گرا از جامعه بین‌المللی، چهار استدلال را مطرح کرده است؛ نخست اینکه، محدودسازی حاکمیت دولت به‌عنوان یک قاعده مورد قبول در جامعه بین‌المللی براساس ارزش‌های جهانشمول ضرورت دارد، زیرا ارزش‌های جهانشمول، اصالت واقعی دارند.

دوم اینکه، جامعه بین‌المللی در مفهوم دولت متوقف نمی‌شود، بلکه دولت را درمی‌نوردد و حاکمیت دولت را به مسئولیت دولت ترجمه می‌کند و به این ترتیب، دامنه اطلاق جامعه بین‌الملل را تا فرد، امتداد می‌دهد.

سوم اینکه، برقراری نظم در جامعه بین‌المللی، به این علت مطلوب است که می‌تواند واحدهای جامعه بین‌المللی، یعنی دولت‌ها را به تأمین ارزش‌های جهانشمولی از قبیل تأمین حقوق بشر شهروندان دولت‌ها ملزم کند.

چهارم اینکه، نظم در جامعه بین‌المللی ایجاب می‌کند که اعضای جامعه بین‌المللی برای حمایت از حقوق افراد با توسل به زور به مداخله در دولت دیگر روی آورند. براین اساس، می‌توان گفت، آنچه در جامعه بین‌الملل همبستگی‌گرا نظم خوانده می‌شود، رعایت حقوق افراد از طریق هدایت اقدامات حاکمیتی دولت است (دان، ۲۰۰۸: ۲۷۶).

اما هنگامی که بول به همراه واتسون، اثر مشترکی به نام «گسترش جامعه بین‌المللی» را می‌نویسد، تعریفی از جامعه بین‌المللی ارائه می‌دهند که اندکی با تعریف انفرادی وی در کتاب «جامعه آنارشیک» تفاوت دارد. آن‌ها جامعه بین‌المللی را «گروهی از دولت‌ها که نه تنها به یک نظام شکل می‌دهند به این معنا که رفتار هریک از دولت‌ها عاملی ضروری در محاسبه‌های سایر دولت‌ها است - بلکه به وسیله دیالوگ و قواعد و نهادهای مشترک رضایت‌بنیان برای هدایت و پیشبرد روابط خود استقرار یافته‌اند، و منافع مشترکشان را در حفظ کردن این ترتیبات به رسمیت می‌شناسند (بول و واتسون، ۱۹۸۴: ۱). همان‌گونه که تیم دان توضیح داده است، با توجه به این تعریف می‌توان گفت، جامعه بین‌المللی سه مؤلفه اصلی دارد؛ نخستین مؤلفه اصلی جامعه بین‌المللی، عضویت آن است که به دولت‌های حاکمیت‌دار محدود می‌شود. به بیان وینسنت (۱۹۸۴: ۱۲۳) جامعه بین‌المللی مانند یک شانه تخم‌مرغ است و دولت‌ها به مثابه تخم‌مرغ‌هایی هستند که در شانه در کنار هم چیده شده‌اند. براین اساس، بنابر تعریف، کنشگران جامعه بین‌المللی هم مدعی برخورداری از حاکمیت هستند و هم حق برخورداری از حاکمیت را برای یکدیگر به رسمیت می‌شناسند؛ بنابراین، اگر دولت، نخستین عنصر ذاتی جامعه بین‌المللی است، شناسایی نیز نخستین گام عملی برای تشکیل جامعه بین‌المللی است، به گونه‌ای که اگر موجودیتی به عنوان دولت حاکمیت‌دار توسط سایر اعضای جامعه بین‌المللی شناسایی نشود، خارج از جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد؛ برای مثال، اعضای جامعه بین‌المللی تا سال ۱۹۴۲ چین را به عنوان یک دولت حاکمیت‌دار انکار می‌کردند. معیار انکار استاندارد، تمدن است که شرایطی را برای حکمرانی داخلی براساس ارزش‌ها و باورهای اروپایی تعیین می‌کند (دان، ۲۰۰۸: ۲۷۱).

پل کیل^۱ نیز از محدود کردن عضویت در جامعه بین‌المللی به دولت‌های حاکمیت‌دار، دو نتیجه منطقی را استنباط می‌کند؛ نخست اینکه، جامعه بین‌المللی، جامعه‌ای است مبتنی بر شناسایی متقابل دولت‌ها، به این معنا که دولت‌هایی که جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، به طور متقابل، حق حاکمیت، استقلال، و

برابری خود را به موجب حقوق بین‌الملل شناسایی می‌کنند. آن‌ها به‌طور متقابل، حق موجودیت یکدیگر را شناسایی می‌کنند و تا زمانی که حاکمیت یکدیگر را تهدید نکنند، آزادی عمل دارند. بدون این شناسایی، جامعه بین‌الملل اصلاً نمی‌تواند وجود داشته باشد و قاعده عدم مداخله که مهم‌ترین قاعده جامعه بین‌المللی نامیده شده است، از همین شناسایی متقابل نشئت می‌گیرد. دوم اینکه، در داخل دولت‌ها، نهادهایی از قبیل پلیس و سازمان‌های اداری حکومتی، نظم و حکومت قانون را حفظ می‌کنند، ولی در جامعه بین‌المللی، نهادهای فرادست دولت‌ها وجود ندارند (کیل، ۲۰۰۷: ۲۰۳).

دومین مؤلفه مهم جامعه بین‌المللی، «فعل» عضو آن است. «فعل» دولت‌ها، مستقیم و ذاتی نیست، بلکه آن‌ها به‌عنوان اعضای جامعه بین‌المللی از طریق نمایندگان یا صاحب‌منصبان خود عمل می‌کنند؛ به‌عبارت روشن‌تر، دولت‌ها، موجودیت‌هایی اعتباری هستند و در این میان، نخبگان سیاست خارجی و دیپلمات‌های آن‌ها، کارگزارهای واقعی جامعه بین‌المللی‌اند؛ بنابراین، اگر گفته می‌شود که در تماس با یکدیگر به‌سر می‌برند، این فعل، عینیت بیرونی ندارد، بلکه به اعتبار اقداماتی است که دولتمردان انجام می‌دهند.

اما برخلاف برداشت بول و واتسون، هرچند دولت‌های حاکمیت‌دار، مهم‌ترین اعضای جامعه بین‌المللی هستند، ولی تنها اعضای جامعه بین‌المللی نیستند. تاریخ حیات جامعه بین‌المللی نشان می‌دهد که کنشگرانی غیر از دولت‌ها نیز به‌عنوان عضو جامعه بین‌المللی عمل کرده‌اند؛ برای مثال، کلیسای کاتولیک از یک شبکه دیپلماتیک برخوردار بود که به‌کمک آن‌ها فعالیت می‌کرد. یا در طول تاریخ، برخی از کنشگران غیردولتی از حق جنگیدن و ضمیمه کردن سرزمین برخوردار بودند. شرکت‌های تجاری بزرگ در عصر امپریالیسم، اختیارات حاکمیتی قابل‌توجهی داشتند (دان، ۲۰۰۸: ۲۷۱).

در دوران کنونی می‌توان گفت، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی نیز اعضای جامعه بین‌المللی هستند، زیرا به نهادهایی مانند سازمان ملل متحد، نظر مشورتی می‌دهند و گاهی، در تنظیم و تدوین پیمان‌ها و معاهدات بین‌المللی مهم سهم هستند. از سوی دیگر، ملاحظات امنیتی و اقتصادی نیز حقوق حاکمیتی را محدود

می‌کنند؛ برای مثال، دولت‌های پسااستعماری، موجودیت‌هایی شبه‌حاکمیت‌دار هستند، زیرا جامعه بین‌المللی آن‌ها را شناسایی می‌کند، ولی آن‌ها قادر نیستند یک حکومت کارآمد را در داخل خود حفظ کنند. در سده بیست‌ویکم از این دولت‌ها با عنوان دولت‌های شکست‌خورده یاد می‌شود. براین‌اساس، گاهی ممکن است این‌گونه دولت‌ها، حاکمیت خود را از دست بدهند. این از دست رفتن حاکمیت، عمدتاً در نتیجه مداخله خارجی پیش می‌آید. در این صورت، یا یک نهاد بین‌المللی با تعیین رژیم قیمومت به‌طور موقت به‌جای حاکمیت می‌نشیند (مانند دولت‌های عربی خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول)، یا نیروی اشغالگر با تعیین یک دولت انتقالی، نقص حاکمیتی دولت مورد نظر را جبران می‌کند (دان، ۲۰۰۸: ۲۷۱).

سومین مؤلفه مهم جامعه بین‌المللی، وجود منفعت مشترک میان اعضای آن است. کنشگران در جامعه بین‌المللی باید برخی از منافع مشترک حداقلی از قبیل تجارت، آزادی مسافرت، یا صرف‌نیاز به ثبات، را داشته باشند. هرچه وابستگی متقابل اقتصادی بیشتر باشد، بیشتر احتمال دارد که دولت‌ها، نهادهایی را برای تحقق بخشیدن به منافع و مقاصد مشترک، بسط دهند، با این حال، استقلال دولت‌های حاکمیت‌دار، همچنان یک عامل محدودکننده مهم در مسیر تحقق اهداف مشترک است. به همین دلیل، اهدافی که دولت‌ها در بسیاری از برهه‌های عصر وستفالی در مورد آن‌ها توافق کرده‌اند، سرشتی نسبتاً حداقلی برپایه بقای نظام یا تداوم و ماندگاری واحدهای مسلط در درون آن داشته است (دان، ۲۰۰۸: ۲۷۲).

۲-۳. تفاوت «جامعه بین‌المللی» با «نظام بین‌المللی»

هدلی بول برای شفاف‌سازی هرچه بیشتر مفهوم جامعه بین‌المللی، وجه تمایز آن را با نزدیک‌ترین و البته متداول‌ترین مفهوم جایگزین آن، یعنی «نظام بین‌المللی»، مطرح می‌کند. از نظر وی، تمایزی قابل توجه بین نظام بین‌الملل و جامعه بین‌الملل وجود دارد؛ آنچه جامعه بین‌الملل را از نظام بین‌الملل متمایز می‌کند، وجود این وفاق میان دولت‌هاست که همگی منافع مشترکی دارند و خودشان را در چارچوب قواعد و نهادهای مشترک به‌هم مرتبط می‌دانند. براین‌اساس، هرچند جامعه بین‌الملل از یک مرجع حاکمیت‌دار چیره‌بی‌بهره است، ولی روابط میان دولت‌ها، چیزی بیش

از عرصه‌الگوهای ثابت رقابت میان دولت‌هایی است که پیگیر نفع شخصی هستند (گریفتس، روچ و سولومون، ۱۳۹۳: ۳۱۸). بنیان این مدعا این است که «هر جامعه‌ای... تابع و بیانگر خواست‌ها و آرزوهای اعضای تشکیل‌دهنده خود و بازتاب کنش‌ها و واکنش‌های عناصر سازنده، یا اعضایش است. اعضا... تحت تأثیر محاسبات، امیدها، اهداف، باورها، نگرانی‌ها، و هراس‌های خود و تمام عناصر دیگر شرایط بشری قرار دارند... به همین دلیل، اصطلاح جامعه با درون‌مایه اراده‌گرایانه‌ای که دارد، برای اشاره به جمع دولت‌ها به مراتب مناسب‌تر از اصطلاح نظام است» (جیمز^۱، ۱۹۹۳: ۲۸۴، به نقل از: گریفتس، روچ و سولومون، ۱۳۹۳: ۳۴۶-۳۴۷)، اما این به آن معنا نیست که مفهوم «نظام» مورد توجه مکتب انگلیسی نیست. تیم دان در این مورد استدلال کرده است که مفهوم نظام سه نقش مهم را در نظریه مکتب انگلیسی ایفا می‌کند:

- نخست اینکه، تمایز میان نظام و جامعه، مبنایی هنجاری را برای پرداختن به این پرسش که چگونه جامعه بین‌المللی امتداد می‌یابد، فراهم می‌کند؛
 - دوم اینکه، با بررسی نحوه شکل‌گیری نظام، می‌توانیم سازوکارهایی را که به جوامع بین‌المللی و جهانی شکل و شمایل می‌دهند، تشخیص دهیم؛
 - سوم اینکه، می‌توانیم مفهوم نظام را برای درک نیروهای مادی پایه‌ای در سیاست جهانی - جریان‌های اطلاعات و تجارت، سطوح توانمندی تخریب‌کنندگی، و ظرفیت‌های کنشگران برای تأثیرگذاری بر محیطشان - به کار ببریم (دان، ۲۰۰۸: ۲۷۶).

به نظر می‌رسد که واتسون نیز در پژوهشی که در سال ۱۹۸۷ منتشر شده است، در تعریف نظام بین‌المللی کوشیده است از نگاهی دیگر، آن را براساس تمایزش با جامعه بین‌المللی، به تصویر بکشد. در این چارچوب، وی نظام بین‌المللی را به‌عنوان «گروهی از دولت‌های مستقل که شبکه‌ای از فشارها و منافع اقتصادی و استراتژیک، به گونه‌ای آن‌ها را گرد هم می‌آورد که ناگزیر می‌شوند یکدیگر را مدنظر قرار دهند» تعریف می‌کند و جامعه بین‌الملل را به‌مثابه «گروهی از دولت‌هایی که از طریق بنا

نهادن قواعد و سازوکارهایی برای نظم‌مندتر و پیش‌بینی‌پذیرتر کردن روابط خود به یک تماس آگاهانه شکل می‌دهند» تعریف می‌کند (واتسون، ۱۹۸۷، ۱۴۷). براساس این تعریف می‌توان گفت، اولاً در نظام بین‌الملل، دولت‌ها به‌گونه‌ای ناخودآگاه یا به‌جبر وجود فشارها و منافع راهبردی و اقتصادی انفرادی گرد هم می‌آیند؛ ثانیاً، نظم‌مندی و پیش‌بینی‌پذیری رفتار دولت‌ها، عامل مهمی در شکل‌یابی جامعه بین‌المللی است؛ ثالثاً، تماس دولت‌ها با یکدیگر و لحاظ کردن متقابل آن‌ها در جامعه بین‌المللی، برخلاف نظام بین‌المللی، آگاهانه است؛ و رابعاً، بنیان پیش‌بینی‌پذیری و نظم‌مندی روابط میان دولت‌ها، وجود قواعد و سازوکارهای مشترکی است که خود دولت‌ها بنا می‌نهند.

درواقع، برداشت هدلی بول، بیشتر مورد توجه و استناد قرار گرفته است. هدلی بول در تلاش برای تمایزگذاری میان نظام بین‌المللی و جامعه بین‌المللی با بیانی صریح‌تر استدلال می‌کند که جامعه بین‌المللی، دربردارنده روابط متجانس^۱ میان گروه خاصی از دولت‌ها است و نظام بین‌المللی، دربردارنده روابط نامتجانس این گروه خاص دولت‌ها با سایر موجودیت‌هایی است که در عرصه بین‌المللی حضور دارند. به‌عبارت روشن‌تر، به‌لحاظ عینی، جامعه بین‌المللی، بخشی از نظام بین‌المللی است؛ برای مثال، بول می‌گوید، جامعه دولت‌شهرهای یونان، عرصه روابط متجانس میان دولت‌شهرهای یونان است، ولی اشاره می‌کند که این گروه دولت‌شهرها، روابط نامتجانسی با امپراطوری ایران باستان داشته‌اند. همچنین، بر این نظر است که دولت‌های اروپایی در سده‌های هجدهم و نوزدهم، روابط متجانسی میان خود داشتند، ولی مجموعه این دولت‌ها روابط نامتجانسی با امپراطوری عثمانی داشتند. براین اساس، گروه دولت‌های اروپایی پس از وستفاليا و گروه دولت‌شهرهای یونان باستان، جامعه بین‌المللی را شکل می‌دهند، ولی در مناسبات خود با بیرون از عرصه اروپا یا یونان باستان، در چارچوب نظام بین‌المللی قرار می‌گیرند (به نقل از: استیواچتیس، ۲۰۱۱: ۴۵۴۴)، ولی واقعیت این است که نه دولت‌شهرهای یونان باستان، دولت‌ملت بوده‌اند، و نه امپراطوری فارس یا عثمانی.

تیم دان و ریچارد لیتل (دان و لیتل، ۲۰۱۴: ۹۵-۹۴) با تحلیل محتوای نوشته‌های هدلی بول، به‌ویژه کتاب «جامعه آنارشیک»، به این نتیجه رسیده‌اند که تمایزگذاری میان «جامعه بین‌المللی» و «نظام بین‌المللی» در تدوین آرای وی، سه کاربرد داشته است: نخست، کاربرد کشفی^۱ است؛ به این معنا که وی قصد داشته است به شیوه تمایزگذاری هابز میان دولت و وضع طبیعی بحث کند، به‌گونه‌ای که نظام بین‌الملل را شبیه وضع طبیعی هابزی فاقد تمام هنجارها و نهادها در نظر بگیرد، اما آن‌ها این قیاس را نامعقول می‌دانند، زیرا با ادعای خود بول که معتقد است، ارائه یک «تمثیل یا قیاس منطقی با داخل» میان وضع طبیعی هابزی و نظام بین‌الملل نارسایی‌های آشکار و تناقض‌هایی دارد. بدیهی است که دولت‌ها در یک نظام بین‌المللی، به‌اندازه افراد در وضع طبیعی آسیب‌پذیر نیستند، به‌گونه‌ای که دولت‌ها در نظام بین‌المللی در ناامنی نسبی به‌سر می‌برند، ولی افراد در وضع طبیعی، ناامنی مطلق یا وجودی را تجربه می‌کنند. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که شکل‌گیری اتحاد، تبدیل به گزینه واقع‌بینانه‌ای برای دولت‌ها می‌شود، درحالی‌که افراد در وضع طبیعی نمی‌توانند از چنین راهبردی حمایت کنند و آن را در پیش بگیرند، زیرا در عین برابری، در ناامنی مطلق به‌سر می‌برند.

علاوه بر نقد دان و لیتل، یک تفاوت دیگر نیز میان اندیشه هابز و دیدگاه بول وجود دارد: وضع طبیعی هابزی فرضی است، به‌گونه‌ای که در عالم واقع وجود نداشته است، ولی نظام بین‌الملل مورد نظر بول، واقعی است، به‌گونه‌ای که حتی خود بول بارها مصداق‌های آن را در بخش‌های مختلف کتابش برمی‌شمارد.

دوم، کاربرد تاریخی است. هدلی بول دوره‌های تاریخی‌ای را پیش‌فرض می‌گیرد که در آن‌ها می‌توانیم نظام‌های بین‌المللی را در غیاب هرگونه جامعه بین‌المللی شناسایی کنیم. در این میان، وی برای نمونه، به تماس‌های اسپانیایی‌ها با امپراطوری‌های اینکا^۲ و آزتک^۳، تعاملات میان بریتانیایی‌ها و مائوری‌ها^۴ در زلاندنو،

1. Heuristic

2. Inca

3. Aztec

4. the Maori

و تهدید چنگیزخان مغول علیه اروپا، اشاره می‌کند (۱۹۷۷: ۲۴۱). دان و لیتل در نقد این کاربرد نیز استدلال کرده‌اند که هرچند این تقابل‌ها در برخی موارد، مدت‌ها به‌درازا کشیده‌اند، این مثال‌ها در عالم واقع، یک نظام بین‌المللی پیوسته را نمی‌نمایانند، بلکه نمونه‌هایی از نخستین تقابل‌های اتفاقی و گذرا هستند. از سوی دیگر، با تعریفی که بول دربارهٔ نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد به‌ویژه بخشی که اشاره می‌کند «رفتار هریک از دولت‌ها عاملی ضروری در محاسبه‌های سایر دولت‌ها است»، همسو نیست، زیرا به‌نظر می‌رسد که محاسبه در خلأ و در یک لحظهٔ تاریخی رخ نمی‌دهد، بلکه در بستر یک فرایند پیوسته از تعامل میان دست‌کم دو کنشگر بروز می‌یابد.

مورد سوم، کاربردی است که می‌توان آن را کاربرد منطقی نامید. از دیدگاه بول، نظام بین‌المللی می‌تواند در غیاب جامعه بین‌المللی وجود داشته باشد، ولی جامعهٔ بین‌المللی، لزوماً بر بنیاد یک نظام بین‌المللی شکل می‌گیرد. بول در کتاب «جامعهٔ آنارشیک»، در پی آن است که چارچوبی را بنا نهد که به فهم آنچه در چند سده اخیر در سیاست بین‌الملل گذشته است، کمک کند. در چند سده اخیر، اساساً جهت‌گیری سیاسی قدرت‌بنیان مرتبط با نظام بین‌الملل با جهت‌گیری نهادی مرتبط با جامعهٔ بین‌المللی، همزیستی داشته‌اند و هر دو بر تصمیم‌گیرندگان عرصه روابط بین‌الملل، تأثیری قوی گذاشته‌اند؛ از این رو، می‌توان گفت، بول نظام بین‌المللی را به‌عنوان یک واقعیت مجازی، مشابه وضع طبیعی هابز، که با واقعیت بالفعل مورد نظر نظریه و عمل جامعهٔ بین‌المللی، همزیستی داشته باشد، تصور نمی‌کند، بلکه این استدلال را مطرح می‌کند که عرصه سیاست بین‌الملل، به‌وسیلهٔ آمیزه‌ای از کردارهای واگراینده و گاهی اوقات، رقابت‌کننده‌ای که به شکل‌گیری یک واقعیت چندبعدی و پیچیده کمک می‌کنند، قوام می‌یابد؛ بنابراین، براساس قرائت هدلی بول، باید بین «عنصر منازعه و کشمکش در راه کسب قدرت» که با یک نظام بین‌المللی، و نه وضع طبیعی هابزی، مرتبط است و «عنصر همکاری و تعامل تنظیم‌یافته میان دولت‌ها» که وی مرتبط با یک جامعهٔ بین‌المللی می‌داند، تمایز قائل شویم (بول، ۱۹۷۷: ۳۶).

دان و لیتل، کاربرد سوم را قانع‌کننده‌تر از دو کاربرد دیگر می‌دانند و بر این

نظرند که بول و واتسون آن را در کتاب «گسترش جامعه بین‌المللی» (۱۹۸۴) عملیاتی کرده‌اند. براساس این کاربرد، مدلی که بول و واتسون در این کتاب ارائه کرده‌اند، وجود یک جامعه بین‌المللی اروپایی در همزیستی با یک نظام بین‌المللی جهان‌گستر است. به عبارت روشن‌تر، دیدگاه مارتین وایت در مورد وجود نظامی از دولت‌های دوگانه، جای خود را به تلقی دیگری می‌دهد؛ این تلقی، تصویری از یک نظام بین‌المللی جهان‌گیر است که روکشی از یک جامعه بین‌المللی اروپایی را در مرکز خود دارد و همین جامعه بین‌المللی اروپایی به بیرون از خود امتداد می‌یابد، به گونه‌ای که سایر بخش‌های جهان را نیز درمی‌نوردد و در طول سده بیستم، سرانجام، گستره‌ای جهانی به خود می‌گیرد و با نظام بین‌المللی هم‌پوشان می‌شود. البته به نظر می‌رسد همین هم‌پوشانی در عالم واقع، تناقض‌آلود و تعارض‌زا است، زیرا برخی از مناطق کره زمین، برای مثال خاورمیانه، که ادعا می‌شود جامعه بین‌المللی اروپایی درنوردیده است، همچنان دارای ویژگی‌های بارزی هستند (بوزان و گونزالس پلائس^۱، ۲۰۰۹) که عنوان نظام بین‌المللی برای آن‌ها، زینده‌تر از عنوان بخشی از جامعه بین‌المللی است.

۴-۲. نقد تمایزگذاری میان «جامعه بین‌المللی» و «نظام بین‌المللی»

با توجه به بحث‌های مطرح‌شده می‌توان استدلال کرد که این تمایزگذاری نیز به شدت در خور نقد است. با استنباط از دیدگاه دان و لیتل (۲۰۱۴: ۹۷-۹۵) و پس از بررسی دیدگاه‌های برخی دیگر از شارحان و پژوهندگان مکتب انگلیسی، می‌توان چهار دسته نقد را بر تمایزگذاری میان جامعه بین‌المللی و نظام بین‌المللی مطرح کرد:

– نخست، نقد ناظر بر ترادف: بریچ مفهوم‌پردازی‌های هدلی بول درباره جامعه بین‌المللی را – که خودش نظام دولت‌ها می‌نامد – سودمند و روشن می‌داند ولی بر این نظر است که تمایزگذاری میان جامعه بین‌المللی و نظام بین‌المللی هم بی‌دلیل است و هم باعث سرگشتگی ذهنی می‌شود. وی در این باره به قاعده تواتر در زبان اشاره می‌کند و استدلال می‌کند که این تمایزگذاری در زبان انگلیسی

برخلاف کاربرد رایج مفاهیم یادشده است، زیرا این دو واژه معمولاً مترادف یکدیگر به‌شمار می‌آیند (بریج^۱، ۱۹۸۰: ۸۶). از نظر او، تمایزگذاری میان این دو واژه نه‌تنها ناممکن است، بلکه طرح مفهوم نظام بین‌المللی نیز هیچ آورده مهمی را به فهم ما درباره جامعه بین‌المللی نمی‌افزاید. به‌نظر می‌رسد که این استدلال از یک سو، تحول مفاهیم را در رشته روابط بین‌الملل به‌عنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی نادیده می‌گیرد و از سوی دیگر، چشمان خود را به‌روی این واقعیت می‌بندد که مفاهیم نظری با مفاهیمی که سیاست‌گذاران و عمل‌پیشگان در سخنان خویش به‌کار می‌برند، تفاوت و در برخی مواقع حتی تمایز دارند.

- دوم، نقد ناظر بر امتناع تصور: به‌نظر جیمز^۲ (۱۹۹۳)، نمی‌توانیم یک نظام بین‌المللی را تصور کنیم که شاخص‌های جامعه بین‌المللی موردنظر هدلی بول را نداشته باشد. از سوی دیگر، جامعه بین‌المللی بر پایه این مفروض استوار است که اعضای آن، رفتار یکدیگر را در نظر می‌گیرند. به‌نظر می‌رسد که جیمز، مصداق این دو مفهوم را یکی می‌داند و از دیدگاه وی، هدلی بول برخی ابعاد جامعه بین‌المللی را برجسته ساخته و آن‌ها را به کل مفهوم جامعه بین‌المللی تعمیم داده و نام نظام بین‌المللی را برای آن جعل کرده است.

از سوی دیگر، وانیس ای. استیواچتیس نیز در کتاب «بزرگ شدن جامعه بین‌المللی» در نقد خود بر تمایزگذاری هدلی بول میان جامعه بین‌المللی و نظام بین‌المللی، نفس تمایزگذاری میان نظام بین‌المللی و جامعه بین‌المللی را در عالم واقع دشوار می‌داند؛ برای مثال، از نظر او به‌سختی می‌توان مشخص کرد که آیا وجوه متمایزساز یک جامعه بین‌المللی که هدلی بول در تعریف جامعه بین‌المللی گنجانده است (اینکه اعضای آن منافع، فرهنگ، قواعد، و نهادهای مشترکی میان خود دارند) به‌طور هم‌زمان در یک نظام بین‌المللی وجود دارند یا خیر. در نتیجه براساس دیدگاه استیواچتیس، تمایزگذاری میان نظام بین‌الملل و جامعه بین‌الملل اعتبار دارد، ولی خط مرز میان این دو مشکل‌آفرین و مسئله‌ساز است (استیواچتیس، ۱۹۹۸: بخش ۲-۱؛ استیواچتیس، ۲۰۱۱: ۴۵۴۷-۴۵۴۵).

1. Bridge
2. James

از دیدگاه وایت نیز پیش فرض وجود نظام دولت‌ها تجانس فرهنگی است. از همین رو نمی‌پذیرد که ایران باستان و دولت‌شهرهای یونان باستان در درون یک نظام دولت‌ها واقع شده باشند. وایت برداشتی از نظام دولت‌ها ارائه می‌دهد که می‌توان آن را با آنچه هم‌اکنون جامعه بین‌المللی خوانده می‌شود، همسان دانست. وایت تمایز میان جامعه و نظام را نمی‌پذیرد، زیرا بر این نظر است که الگوهای تنظیم‌یافته رفتار در نظام بین‌الملل، خود به وسیله فهم‌ها و قواعد مشترک، بسط و تداوم می‌یابند (وایت، ۱۹۷۷: ۱۲۴، به نقل از: دان و لیتل، ۲۰۱۴: ۹۳). *آدام واتسون* نیز بعدها به برداشت وایت اذعان کرد و اعتقاد داشت که نمی‌تواند درک کند که چگونه یک نظام بین‌المللی، آن‌گونه‌ای که بول تعریف می‌کند، می‌تواند بدون کمک برخی «قواعد و نهادهای تنظیمی» که وجود داشته‌اند، ولی برای شکل دادن به یک جامعه بین‌المللی بالغ ناکافی بودند، عمل کند (واتسون، ۱۹۹۲: ۱۵۱، به نقل از: دان و لیتل، ۲۰۱۴: ۹۳).

– سوم، نقد ناظر بر رد معیارهای تمایز: رابرت جکسون بر مفید بودن کارکردی این تمایزگذاری تأکید می‌کند، ولی رفتارهای ابزاری و غیرابزاری را به عنوان شاخص‌های تمایزگذاری بیشتر می‌پسندد. از نظر او، رفتار ابزاری بر پایه برداشت‌های راهبردی درباره نفع شخصی، که لزوماً اقدامات دیگران را در نظر نمی‌گیرند، استوار است؛ به‌گونه‌ای که در نظر نگرفتن دیگران، خواه‌ناخواه راهبردهای محکوم به شکستی را در پی خواهد داشت. در مقابل، رفتار غیرابزاری، بر پایه تعهدات حقوقی و اخلاقی که ناگزیر به منافع مشروع دیگران با تأثیرپذیری از اقدام توجه دارند، استوار است. جکسون می‌پذیرد که در هر تحلیلی درباره جامعه بین‌المللی، هر دو منطق باید با یکدیگر سازش داده شوند، ولی از به‌کار بردن اصطلاح نظام بین‌الملل ایراد می‌گیرد، زیرا نوعی دیدگاه مکانیکی در مورد رفتار و نیز این برداشت غلط را تداعی می‌کند که آدمیان را می‌توان در چنبره ساختارهای اجتماعی قرار داد (به نقل از: دان و لیتل، ۲۰۱۴: ۹۳).

اما به نظر می‌رسد که دیدگاه جکسون درباره تمایزگذاری میان جامعه بین‌المللی و نظام بین‌المللی به این دلیل قابل نقد است که کل ویژگی‌های عرصه اطلاق این دو مفهوم را به رفتار کنشگران فرومی‌کاهد، به‌گونه‌ای که می‌توانیم تنها با بررسی

رفتار بسیاری از کنشگران واقع در عرصه مورد نظر، به شناخت کاملی از آن دست یابیم و آن را زیربنای دستگاه فکری خود در مورد روندها، اقدامات، و برآیندهای رخ‌دهنده قرار دهیم.

همان‌گونه که در آغاز این نوشتار مطرح شد، باری بوزان در کتاب «از جامعه بین‌المللی به جامعه جهانی» (۲۰۰۴، ۱۰۸-۹۸) نیز به‌عنوان یکی از احیاکنندگان مکتب انگلیسی، دیدگاه هدلی بول درباره این تمایزگذاری را می‌پذیرد، ولی بر این نظر است که دیدگاه بول درباره نظام بین‌المللی، نمایانگر «وجه فیزیکی» تعامل است، به‌گونه‌ای که ما می‌توانیم آن را در تحلیل‌های واقع‌گرایان مشاهده کنیم؛ برای مثال، واقع‌گرایی، موازنه قدرت را فرایندی خودکار می‌داند که در «توانمندی‌های مادی نسبی دولت‌ها» ریشه دارد (بوزان، ۲۰۰۴: ۹۹). بوزان در ادامه استدلال خود درباره نظام بین‌المللی مطرح می‌کند که ما می‌توانیم دیدگاه بول درباره نظام بین‌المللی را در دل جامعه بین‌المللی درک کنیم. این برداشت بوزان، اصل تمایز را منتفی می‌کند.

چهارم: نقد ناظر بر مفروض‌های برساخته‌گرایی: دان و رویس-اسمیت^۱ استدلال می‌کنند که تمایزگذاری میان جامعه بین‌المللی و نظام بین‌المللی قابل‌نقد است، زیرا نظام‌های بین‌المللی، همواره به‌عنوان نظام‌هایی اجتماعی مطرح می‌شوند. در همین راستا آن‌ها با استناد به این نقل‌قول مشهور ونت که «آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها می‌سازند» (ونت، ۱۹۹۲) تأکید می‌کنند که نظام‌های بین‌المللی هم ساختارهای مادی و هم ساختارهای بینذهنی را در خود دارند. این ساختارها نه تنها از طریق کردارهای اجتماعی قوام می‌یابند، بلکه به هویت‌ها (و از این جهت به منافع) دولت‌ها نیز شکل می‌دهند و بر نحوه فهم آن‌ها از (و نحوه واکنش آن‌ها به) شرایط مادی آنارشی تأثیر می‌گذارند (دان و رویس-اسمیت، ۲۰۱۷: ۳۲).

دان و رویس اسمیت در ادامه استدلال خود بیان می‌کنند که اگر این مدعا درست باشد، تمایزگذاری میان جامعه بین‌المللی و نظام بین‌المللی توسط بول، رنگ می‌بازد. اگر یک نظام بین‌المللی هابزی، لاکي، یا کانتی- همواره یک محتوای

1. Reus-Smit

اجتماعی دارد، بر چه مبنایی می‌تواند شکل مجزایی از تعامل بینادولتی باشد؛ تعاملی که کاملاً مجزا از یک جامعه بین‌المللی است. تعامل اجتماعی میان دولت‌ها بدون تعامل فیزیکی غیرممکن است، ولی اگر چنین تعاملی همواره در معانی اجتماعی جایگیر می‌شود، پس مطلوبیت تحلیلی مفهوم نظام بین‌المللی، که برحسب قلمرو تعامل فیزیکی تعریف می‌شود، کاهش می‌یابد. از سوی دیگر، یافتن نمونه‌های تجربی برای نظام‌های بین‌المللی، آن‌گونه که بول بیان می‌کند، دشوار است؛ برای مثال، اغلب استدلال می‌شود که شناسایی متقابل، ویژگی کلیدی جامعه میان دولت‌ها است. همان‌گونه که مارتین وایت می‌گوید، «هر دولت نه تنها باید مدعی استقلال از هرگونه اقتدار سیاسی برای خود باشد، بلکه باید اعتبار همین ادعا را که تمام دولت‌های دیگر مطرح می‌کنند نیز شناسایی کند» (وایت، ۱۹۷۷: ۲۳، به نقل از: رویس اسمیت و دان، ۲۰۱۷: ۳۲)، اما همان‌گونه که رویس اسمیت تبیین می‌کند، عرصه شناسایی به تمام شکل‌های تعامل بینادولتی توجه دارد (رویس اسمیت، ۲۰۱۳: ۱۸-۱۷). هدلی بول اذعان داشت که یک نظام بین‌المللی ممکن است طیف گسترده‌ای از تعاملات را از خود بروز دهد. این تعاملات ممکن است شکل همکاری، منازعه یا حتی بی‌طرفی یا بی‌تفاوتی دولت‌ها به اهداف یکدیگر را به خود بگیرند (بول، ۱۹۷۷: ۱۰)، اما اینکه چگونه این گونه تعامل‌ها بدون شناسایی امکان‌پذیر هستند، چندان مشخص نیست (رویس اسمیت و دان، ۲۰۱۷: ۳۳).

نتیجه‌گیری

ادعای بنیادین مکتب انگلیسی، استدلال‌آوری در مورد وجود نوعی جامعه بین‌المللی بالنده در عرصه‌ای است که موضوع رشته دانشگاهی روابط بین‌الملل است و از پیمان وستفالی در سال ۱۶۴۸ تاکنون نه تنها مانایی داشته است، بلکه هم‌گسترش یافته و هم تثبیت شده است. این تقسیم‌بندی در آثار شارحان مکتب انگلیسی در زمینه مفهوم «جامعه بین‌المللی» نیز بازتاب یافته است، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد، مکتب انگلیسی، برداشت یکپارچه‌ای در مورد جامعه بین‌المللی ندارد. در این چارچوب، جامعه بین‌المللی بر روی یک پیوستار فرض می‌شود که در یک سر آن، مفهوم جامعه بین‌الملل کثرت‌گرا و در سر دیگر آن، جامعه بین‌الملل همبستگی‌گرا

قرار دارد.

اما فراتر از صورت‌بندی‌های مفهومی شکل‌گرفته از جامعه بین‌المللی، برخی نقدها بر مفهوم جامعه بین‌المللی کثرت‌گرا باعث برآمدن نگاه حداکثری به جامعه بین‌المللی، البته با در نظر گرفتن حاکمیت دولت، شدند. براین اساس، وجود یک جامعه بین‌المللی اروپایی در همزیستی با یک نظام بین‌المللی جهان‌گستر است. به عبارت روشن‌تر، این تلقی، تصویری از یک نظام بین‌المللی جهان‌گیر است که روکشی از یک جامعه بین‌المللی اروپایی را در مرکز خود دارد و همین جامعه بین‌المللی اروپایی به بیرون از خود امتداد می‌یابد، به گونه‌ای که سایر بخش‌های جهان را نیز درمی‌نوردد و در طول سده بیستم، سرانجام گستره‌ای جهانی به خود می‌گیرد و با نظام بین‌المللی همپوشان می‌شود. نقد مقاله حاضر به این استدلال این بوده است که هم‌پوشانی نظام بین‌المللی با جامعه بین‌المللی در عالم واقع، تناقض‌آمیز و تعارض‌زا است، زیرا به نظر می‌رسد برخی مناطق کره زمین از قبیل خاورمیانه که ادعا می‌شود جامعه بین‌المللی اروپایی آن را درنوردیده است، همچنان دارای ویژگی‌های آشکاری هستند که عنوان نظام بین‌المللی برای آن‌ها زیبنده‌تر از عنوان بخشی از جامعه بین‌المللی است.

با توجه به نکته بالا، هدف مقاله حاضر از توضیح مفهومی «جامعه بین‌المللی» در مکتب انگلیسی، نه نقد یک صورت‌بندی خاص از روی این پیوستار از مفاهیم متعدد، بلکه ارائه نقدهای چهارگانه بر تمایزگذاری‌های موجود از این مفهوم بوده است؛ نقد ناظر بر ترادف، نقد ناظر بر امتناع تصور، نقد ناظر بر رد معیارهای تمایز، و نقد ناظر بر مفروض‌های سازه‌نگاری.

نکته پایانی اینکه به نظر می‌رسد که در برداشت مکتب انگلیسی از مفهوم و مصداق جامعه بین‌المللی و تمایزگذاری میان این مفهوم با نظام بین‌المللی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم دو نکته درخور توجه به چشم می‌خورد؛ نخست اینکه، برداشت مکتب انگلیسی از جامعه بین‌المللی به شدت اروپامحور است؛ دوم اینکه، برتری‌دهی ارزشی به جامعه بین‌المللی واقع در اروپا بر سایر سازمان‌های بین‌المللی خارج از اروپا در آن دیده می‌شود. در این میان، آنچه بیش از پیش اهمیت می‌یابد، اروپازدایی از نگاه مکتب انگلیسی به جامعه بین‌المللی به دست پژوهندگانی است که

در نواحی و کشورهای غیرغربی و غیراروپایی به قلم‌فرسایی نظری الهام‌گرفته از آن می‌پردازند. در این چارچوب، دو محور پژوهشی مکتب انگلیسی در مورد مفهوم جامعه بین‌المللی، بیش و پیش از همه، استعداد این حرکت اروپادایانه را دارد؛ محور پژوهشی نخست که نوعی تبارشناسی تاریخی را می‌طلبد، ناظر بر استدلال‌پردازی انتقادی غیراروپایی درباره نحوه گسترش جامعه بین‌المللی است، و محور پژوهشی دوم که نیازمند نوعی آینده‌پژوهی نظری است، به امکان تحول جامعه بین‌المللی کنونی مربوط می‌شود. البته در سال‌های اخیر برخی اندیشه‌ورزی‌ها در این زمینه انجام شده است که به عبارتی گام‌های آغازین به‌شمار می‌آیند (ویلیامز، ۲۰۱۴؛ رویس اسمیت و دان، ۲۰۱۷)، بااین حال، این دو محور پژوهشی، فرصتی را فراروی دانش‌پژوهان غیرغربی می‌گذارد تا به بازسازی نظری استدلال‌های ناظر بر مفهوم جامعه بین‌المللی بپردازند.*

منابع

- رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۰)، *هویت و سیاست هسته‌ای در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- گریفیتس، مارتین؛ روچ، استیون؛ سولومون، اسکات (۱۳۹۳)، *پنج‌جاء متفکر بزرگ روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- لینکلتر، اندرو (۱۳۹۳)، «مکتب انگلیسی»، در: برچیل، اسکات و دیگران، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌اله طالبی‌آرانی، تهران: نشر میزان.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.
- والتر، کنت (۱۳۹۳)، *نظریه سیاست بین‌الملل*، تهران: نشر مخاطب.
- Alderson, Kai and Hurrell, Andrew (2000), Introduction in Kai Alderson and Andrew Hurrell(eds.), *Hedley Bull on International Society*, London: Palgrave, pp. 1-19.
- Alderson, Kai and Hurrell, Andrew (eds.), (2000), *Hedley Bull on International Society*, Basingstoke: Macmillan.
- Berridge, Geoffrey (1980), "The Political Theory and Institutional History of States Systems", *British Journal of International Studies*, 6: 82-92.
- Bull, Hedley (1977), *Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, London: Palgrave.
- Bull, Hedley (1985), "The Revolt against the West", in: *The Expansion of International Society*, New York: Oxford University Press, pp. 217-228.
- Bull, Hedley and Watson, Adam (eds). (1984), *The Expansion of International Society*, Oxford: Oxford University Press.
- Buzan, Barry (2004), *From International to World Society? English School Theory and the Social Structure of Globalization*, Cambridge/New York: Cambridge University Press.
- Buzan, Barry (2014), "An Introduction to the English School of International Relations", *the Societal Approach*, Cambridge: Polity Press.
- Buzan, Barry and Little, Richard (2011), "The Historical Expansion of International Society", in Robert A. Denemark", *The International Studies Encyclopedia*, 12 Volume Set, London: Wiley-Blackwell

Buzan, Barry and Gonzalez-Pelaez, Ana (2009), *International Society and the Middle East: English School Theory at the Regional Level*, London: MacMillan Press LTD.

Buzan, B. and Little, R. (2000), *International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations*, Oxford: Oxford University Press.

Carre, E. H. (1981), *Twenty Years Crisis 1919-1939: An Introduction to the Study of International Relations*, London: MacMillan Press LTD.

Dunne, Tim, Cox, Michael, and Booth, Ken (eds.) (1998), *Eighty Years Crisis: International Relations 1919-1999*, Cambridge: Cambridge University Press .

Dunne, Tim, (2008), "The English School, in Christian Reus-Smit and Duncan Snidal", *The Oxford Handbook Of International Relations*, New York: Oxford University Press Inc. pp. 267-285

Dunne, Tim and Little, Richard (2014), "The International System – International Society Distinction", in Cornelia Navari and Daniel M. Green (eds.), *Guide to the English school in international studies*, Oxford: Wiley-Blackwell, pp. 91-108.

Gong, G. (1984), *The Standard of 'Civilisation' in International Society*, Oxford: Clarendon Press.

Jackson, R. H. (2000), *The Global Covenant: Human Conduct in a World of States*, Oxford: Oxford University Press.

James, A. (1991) "Diplomatic Relations and Contacts", In: I. Brounlie and D.W. Bowett (eds.) *The British year Book of International Law*, Oxford: Oxford University Press, PP. 269-88.

James, A. (1993), *System of Society?*, *Review of International Studies*, pp. 269-88.

Keal, Paul (2007), "International Society and European Expansion", in Richard Devetak, Anthony Burke and Jim George, *An Introduction to International Relations: Australian Perspectives*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 201-212.

Keene, E. (2002), *Beyond the Anarchical Society: Grotius, Colonialism and Order in World Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.

Linklater, Andrew and Suganami, Hidemi (2006), *The English School of International Relations: A Contemporary Reassessment*, Cambridge: Cambridge University Press.

Little, Richard (2013), "Reassessing The Expansion of the International Society", in Robert W. Murray (ed), *System, Society & the World: Exploring the English School of International Relations*, Bristol: e-International Relation, 19-24 .

Moshirzadeh, Homeira (2009), "An "Hegemonic Discipline" in an "Anti-

- Hegemonic" Country", *International Political Sociology*, Vol. 3, Issue 3, Sep. 2009, pp. 342-346.
- Murray, Robert W. (2013), "Introduction", in: Robert W. Murray (ed), *System, Society & the World: Exploring the English School of International Relations*, Bristol: e-International Relation, 10-14.
- Ralph, Jason (2013), "Another Revolt Against the West?" in Robert W. Murray (ed), *System, Society & the World: Exploring the English School of International Relations*, Bristol: e-International Relations, pp.51-53
- Rengger, Nicholas and Thirkell-White, Ben (eds.) (2007), *Critical International Relations Theory after 25 Years*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Reus-Smit, Christian (2002) "Imagining Society: Constructivism and the English School", *British Journal of Politics and International Relations*, 4:3 487-509.
- Reus-Smit, Christian (2009) "Constructivism and the English School", in: Cornelia Navari, (ed.), *Theorising International Society: English School Methods*, Basingstoke: Palgrave, 58-77.
- Reus-Smit, Christian (2013), *Individual Rights and the Making of the International System*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Reus-Smit, Christian and Dunne, Tim (2017), The Globalization of International Society, in Tim Dunne and Christian Reus-Smit, *The Globalization of International Society*, Oxford: Oxford University Press.
- Stivachtis, Yannis A. (1998), *The Enlargement of International Society*, London: McMillan.
- Stivachtis, Vannis A. (2011), International Society: Global/ Regional Dimensions and Geographic Expansion, in Robert A. Denemak, *The International Studies Encyclopedia*, pp 4543-61.
- Watson, Adam. (1992), *The Evolution of International Society: A Comparative Historical Analysis*, London: Routledge.
- Wheeler, N. J. (2000), *Saving Strangers: Humanitarian Intervention in International Society*, Oxford: Oxford University Press.
- Wendt, Alexander (1992), "Anarchy is what States Make of It: The Social Construction of Power Politics", *International Organization*, 46 (2): pp. 391-425.
- Wight, Martin. (1977), *Systems of States*, Leicester: Leicester University Press for the London School of Economics and Political Science.
- Williams, John (2014), "The International Society – World Society Distinction", in Cornelia Navari and Daniel M. Green (eds.), *Guide to the English School in International Studies*, Oxford: Wiley-Blackwell, pp. 108-127.